کمال زنان خراسان از اوست

درباره فروغ آذرخشی که بانی ساخت نخستین مدرسه دخترانه در مشهد است

ملیحه کروخی

امسال پاییز با رنگ‌های زرد و نارنجی و عطر نارنگی باز هم آمد، اما بوی ماه مهر به‌دلیل تعطیلات مناسبتی تقویم، یک هفته دیرتر از هر سال زنگ مدرسه‌ها را به صدا درآورد. مدرسه‌های دخترانه و پسرانه آن‌قدر زیادند که گاهی از یادمان می‌رود بپرسیم اولینشان کی و کجا بود که آجر به‌آجر بالا رفت و ما را پشت نیمکت‌های چوبی رفاقت نشاند تا الفبای زیستن را پای تخته‌سیاه‌هایشان بیاموزیم. حتی بسیاری نمی‌دانند چه مردان و زنانی مرارت‌ها کشیده و زخم چه طعن‌ها و جفاها به جان خریده‌اند تا سنگ بنای نخستین این مدرسه‌ها گذاشته شود؛ یکی‌شان بانو فروغ‌السلطنه آذرخشی است که حوالی یک قرن پیش، نخستین مدرسه دخترانه مشهد را ساخت و اولین چراغ تحصیل دختران را روشن کرد. سطرهای بعدی، یادی از او و چالش‌هایی است که در این راه پشت سر گذاشت.



راه ناهموار تحصیل دختران

پس از مشروطه با اینکه بارقه های توسعه طلبی روشن شده و مطالبه برای فراهم‌شدن زمینه تحصیل و دانش‌اندوزی افزایش پیدا کرده بود، زنان و دختران همچنان در بسیاری از شهرها از بسیاری حقوق اولیه که یکی‌شان کسب علم بود، محروم بودند؛ زیرا معمولا جامعه سنتی آن روزگار اعتماد یا اعتقادی به شیوه نوین آموزش نداشت یا تحصیل را صرفا مخصوص پسران می‌دانست. درواقع اواخر دوره قاجار و پس از مشروطیت همچنان نگاه‌های جامعه سنتی ایران راه تحصیل به‌ویژه برای دختران را بسیار دشوار و دور از تصور ساخته‌بود. خانواده‌هایی هم که اصرار بر تحصیل دختران خود داشتند، ناچار بودند معلم خصوصی استخدام کنند و آنان را در منزل آموزش دهند. در این میان برخی نه‌تنها تحصیل را برای دختران عیب می‌دانستند، که حتی معدود معلمان زن آن دوران را بی‌عفت می‌خواندند و بر سر راه مدارس هنگام عبورشان آب دهان می‌انداختند.

در این میانه یکی که نامش معرف کاملش است، چون فروغی درخشید و تلاش کرد از راه گفت‌وگو، آگاهی‌بخشی و ساخت مدارس ویژه دختران، راه دانش‌آموزی اناث را هموار کند. این تلاش ها به سرانجام می رسد و درست ۱۱۷ سال پیش، اولین مدرسه دخترانه در مشهد راه انـدازی می شود؛ مدرسه‌ای که در خیابان سرشور فعلی، کوچه مسجد نظریافته(سهله) سرشور ۲۷ واقع شده است و هنوز نام فروغ در تابلو معرفی کوچه‌اش می‌درخشد. ناگفته نماند از این بانو دو مدرسه به یادگار مانده که یکی مدرسه «فرزانگان» است و دیگری دبیرستانی بوده که این سال‌ها تغییر کاربری داده و با عنوان اداره کل آموزش استثنایی تابلو خورده است.

آغاز راه، سخت‌ترین قدم

به‌فاصله ۱۲ سال پس از شروع کار اولین مدرسه دخترانه در تهران، بانو فروغ السلطنه آذرخشی در مشهد اقدام به تأسیس اولین مدرسه دخترانه می کند. اگرچه در ظاهر ساده به نظر می‌رسد، تأسیس مدرسه دخترانه در مشهد آن روزگار بسیار سخت بوده است و پیش از فروغ، میرزاحسن تبریزی نیز در سال ۱۲۶۷ خورشیدی وقتی نخستین دبستان مشهد را ساخت، این مرارت‌ها را تجربه کرد، آن‌چنان که این اتفاق به مزاق برخی از افراد جامعه سنتی آن دورانخوش نیامده و مدرسه‌اش خراب شد و او ناگزیر از مشهد رفت. ورود زنان به این عرصه‌ها در همان جامعه بعد از ۲۷ سال با مشکلات و موانع بیشتری همراه بود و ایجاد تحولی جدید و سنت‌شکنی تلاش برای سواد آموزی قطعا بازخوردی شدیدتر را درپی داشت.

جسارت در راه هدف

با توجه به تاریخ درج شـده در گـزارش شاپور که مربوط به سال ۱۳۱۳ خورشیدی است، بانو فروغ در سال ۱۲۹۴ خورشیدی دبستان خود را در مشهد و در محله سرشور تأسیس و در ابتدا با سه دانش‌آموز در کلاس اول و چهار دانش‌آموز در کلاس دوم، کار خود را آغاز می کند و به‌تدریج کلاس‌های سوم، چهارم و پنجم هم دایر می‌شوند. روایت است فروغ که تا آن زمان برای برگزاری مراسم افتتاح رسمی مدرسه فرصت پیدا نکرده بود، در سالروز تولد پیامبر اکرم(ص)، جشن مفصلی به عنوان افتتاحیه مدرسه برگزار می کند. بودجه مدرسه‌اش نیز ابتدا با هزینه شخصی، کمک برادران و دیگر خیران شهر و شهریه دانش‌آموزان تأمین می‌شود اما پس از مدتی و با بیشتر شدن هزینه‌ها، از کمک ماهیانه ۳۰ تومانی شرکت فرهنگیان کمک می گیرد. برابر اسناد، این مدرسه در سال ۱۳۰۹ خورشیدی، پس از ارزیابی و تأیید اداره معارف به‌عنوان یکی از مدارس ملی تأیید می‌شود و از طرف این اداره کمک ماهیانه دریافت می‌کرده است با این همه همچنان با مشکلاتی مانند بودجه، کمبود مکان، نبود حمایت مسئولان و شخصیت ها، استقبال نکردن والدین از مدارس دخترانه و نگرانی از سرنوشت دختران تحصیل کرده دست وپنجه نرم می‌کرده است. در کنار این‌ها برخی از مخالفان ترویج سئوال آموزی به اقسام گوناگون، وی را تهدید می‌کردند و از ادامه کار می‌ترساندند. او ولی با پشتکار ادامه می‌دهد و در مقابل مخالفان ایستادگی می‌کند. در خاطرات یکی از معلمان این مدرسه، آقای قدوسی، می‌توان بخشی از مرارت‌هایی را که فروغ آذرخشی کشیده است، خواند. او می‌نویسد: «برای اینکه تندروها یورش نیاورده و تابلو مدرسه را نشکنند، به توصیه دکتر حجازی تابلو مدرسه را با ریسمانی به پشت بام متصل کرده بودند و هروقت می شنیدند که عده‌ای برای برداشتن تابلو قصد حمله را دارند، فورا از پشت بام تابلو مدرسه به بام کشیده می‌شد. تجمع کنندگان هم وقتی می دیدند که تابلویی در کار نیست، می‌رفتند!»

بیدارخوابی‌های پرمهر فروغ

در روایت‌هایی هم آمده است که در ابتدای تأسیس مدرسه، بانوفروغ شب‌های بسیاری را در مدرسه به صبح می‌رسانده است تا مبادا افرادی که به‌دفعات شبانه به مدرسه یورش آورده بودند و قصد تخریب آن را داشتند، در بزنگاهی بیایند و مدرسه‌ای را که برای پاگرفتنش خون دل‌ها خورده بوده، به آتش بکشند و این در حالی بوده که فروغ چون خود، زنی مذهبی بوده، آموزش مسائل مذهبی در مدرسه‌اش بسیار مورد توجه قرار می گرفته و انجام فرایض دینی و نماز و روزه و همچنین جنبه‌های اخلاقی مانند متانت، راستی و درستی رفتار به‌دقت آموزش داده می‌شده است.

کمک‌خواستن از علما و بزرگان شهر

این ترس در ادامه سبب می‌شود که فروغ آذرخشی دست به کاری زند که غصه سرآید؛ او تصمیم می گیرد به در خانه همه علمای بزرگ مشهد برود تا در کنار جلب رضایت آنان برای ادامه کار مدرسه، آن‌ها را با خود همراه کند و تندروهایی را که مخالف تأسیس و تداوم کار مدرسه دخترانه بودند، سر جای خودشان بنشاند. گفته شده است که بانوفروغ باتوجه‌به ثبات عقیده در مذهب و تعصب در اجرای احکام اسلام و فرائض دینی، به‌راحتی با زبان گفت‌وگوی علما آشنا بوده، بنابراین بسیار هوشمندانه با برقرار کردن ارتباط و دخیل کردن همسران، دختران یا خواهران علما در این موضوع، از داخل خانه نیز برای گفت‌وگو و جلب موافقت این افراد تلاش می کرده است؛ همان ترفند هوشمندانه‌ای که در زمان تحریم تنباکو برای تأیید گرفتن از ناصرالدین‌شاه ازسوی زنان حرم به کار برده شد. در این میان حسن نیت و علاقه مخصوص بانو فروغ به تعلیم و تربیت دانش‌آموزان، برای همه این افراد اثبات‌شده و زمینه‌ساز اعتماد و همراهی با او شده بود. طبیعتا اگر هریک از این جنبه‌های شخصیتی او نبود، تحصیل دختران مشهد و خراسان تا سال‌ها به تأخیر می‌افتاد. اما بانوفروغ همچون پلی مستحکم به ایجاد ارتباط بین بخش سنتی و مدرن جامعه آن روز دست یافت.

همه دختران فروغ

موقعیت خاص اجتماعی بانو فروغ آذرخشی در کنار آموزه‌های دینی باعث شده بود نگاهی انسان‌گرایانه و جامع به همه طبقات اجتماعی داشته باشد. برای او آینده روشن دختران از فرزندان اشراف تا کودکان بی‌سرپرست بورسیه‌شده در مدرسه‌اش در کنار هم و به یک میزان اهمیت داشته است تا گام برداشتن به‌سوی جامعه مدرن را آغاز کنند. برای نمونه با تدبیر او، هزینه تحصیل دختران بی‌بضاعت ازسوی آستان قدس رضوی و جمعیت شیر و خورشید سرخ شرق (معادل بهزیستی امروز) پرداخت می‌شده است که به‌صورت شبانه‌روزی در مدرسه تعلیم داده می‌شدند. این بانو همچنین در سال ۱۲۹۸ خورشیدی، دبستان دیگری را تأسیس و سرپرستی آن را به خواهرش بانو قهرمانی واگذار می کند.

پس از ایجاد دبستان، او در سال ۱۳۱۱ خورشیدی سعی می کند که یک دبیرستان دخترانه در مشهد راه بیندازد که با این درخواست او موافقت می‌شود. ناگفته نماند سابق بر این، در همان دبستان، پایه اول متوسطه از سال ۱۳۰۹ خورشیدی، تدریس می‌شده است اما در این سال و پس از گرفتن مجوز ایجاد دبیرستان، مدرسه دوره متوسطه به‌صورت مستقل برای هفت کلاس و در مکانی مستقل در مجاورت دبستان فروغ پا می گیرد.

الگویی برای دغدغه‌مندان

نقش مهم بانوفروغ تنها به مشهد محدود نمی‌شود؛ زیرا همت او در ترویج و تشویق آموزش‌های مدرن دختران در دیگر شهرهای ایران نیز بسیار شایان توجه است. در روایت‌های مختلف آمده است بارها از نقاط مختلف ایران، پدران و مادرانی که فرزند دختر داشتند و نگران تحصیل فرزند خود بودند، نزد وی به مشهد می‌آمدند و از او تقاضا می کردند که در راه‌اندازی مدارس جدید برای دختران به آنان مشاوره دهد و راهنمایی برای گشایش مشکلات ایجاد مدرسه در شهر باشد که او دریغ نمی کرده و هر آنچه را می‌دانسته، در طبق اخلاص می گذاشته است.

فروغی که هرگز خاموش نمی‌شود

در سال ۱۳۳۵ خورشیدی به‌مناسبت چهلمین سال تأسیس مدرسه فروغ و بازنشستگی خانم فروغ السلطنه، طی مراسم و جشن بزرگی که از طرف اداره کل فرهنگ خراسان ترتیب داده شده بود، از خدمات ایشان قدردانی می‌شود. همه مسئولان وقت از استاندار، نیابت تولیت، رؤسای ادارات، فرهنگیان و جمع زیادی از طبقات مختلف در این جشن شرکت می کنند تا از ۴۲ سال تلاش او برای ارتقای فرهنگ و دانش این شهر قدردانی کنند. بانوفروغ پس از بازنشستگی و سرانجام بعد از یک عمر خدمات آموزشی، روز ۱۹ دی ۱۳۵۷ بعد از یک دوره بیماری در مشهد فوت کرد و در حرم مطهر به خاک سپرده شد. چراغی که بانو فروغ در حوزه دانش دختران برافروخت، همچنان شعله‌ور است و می درخشد. اگر از شهامت و خستگی ناپذیری در مشقت راضی کردن والدین، علما و مردم برای تحصیل دختران هم بگذریم، در کل، شخصیت بانوفروغ جایگاه محکمی در میان نسل‌های مختلف داشته است. تلاش خستگی‌ناپذیر او برای ارتقای جامعه زنان و خانواده، الگویی فراموش‌ناشدنی در جامعه ایران شکل داده بود. حتی امروز و سال‌ها پس از فوتش و علی‌رغم تغییر نام مدرسه‌هایش، هنوز میان مردم، کوچه فروغ در میانه سرشور، سرراست‌ترین نشانی برای جهت‌یابی در پیچ‌وخم کوچه‌های این محله و یادآور این بانوی پرتلاش است.

درباره فروغ آذرخشی

فروغ‌السلطنه آذرخشی دختر قهرمان‌میرزا قاجار و صغری خانم (بی‌بی جان) و جد پدری‌اش مرحوم شجاع‌السلطنه پسر فتحعلی‌شاه قاجار بود. وی در سال ۱۲۶۰ خورشیدی در روستای ازغند از توابع تربت حیدریه متولد شد و به همراه خواهرش، بانو، در مکتب‌خانه‌ها خواندن و نوشتن را فراگرفت. فروغ در هفده‌سالگی با سرتیپ علی‌اکبرخان اهل تفلیس روسیه و رئیس تلگرافخانه روسیه در مشهد ازدواج کرد که حاصل آن چهار پسر و سه دختر بود. در مشهد تا دهه سوم زندگی فروغ آذرخشی مدرسه‌ای وجود نداشت؛ بنابراین وی به فکر بازکردن مدرسه و باسوادکردن بچه‌های خود و دیگران افتاد. فروغ این اندیشه را با همسرش درمیان گذاشت و پس از چند جلسه صحبت، با همیاری افرادی چون حاج‌مرتضی قهرمان‌میرزا متخلص به شکسته، اولین مدرسه دخترانه مشهد شکل گرفت. کار ساختمان مدرسه از سال ۱۲۹۰ خورشیدی شروع شد و تکمیل آن بیش از سه سال طول کشید. عزیزالملوک آذرخشی دختر فروغ علاوه‌بر تحصیل در اولین دبستان دخترانه مشهد، معلم این مدرسه بوده است. او در خاطراتش، ساختمان مدرسه فروغ را این‌طور توصیف کرده است: «ساختمان مدرسه با ارتفاع کم از زمین و دارای پنج اتاق با پنجره‌های نیمه‌چوب و نیمه‌شیشه با نور کافی، روبه‌روی باغ ساخته شد و از ساختمان، راهرو عریض و تاحدی طولانی کشیدند که حیاط بزرگ را به حیاط کوچک که به کوچه در داشت، وصل می‌کرد. برای ورود به مدرسه باید از کوچه به حیاط کوچک‌تر وارد شد و از همان راهرو به حیاط بزرگ و ساختمان مدرسه رسید. در حیاط کوچک، اتاق مدیر مدرسه قرار داشت و پهلوی آن تا رسیدن به راهرو، یک اتاق دیگر و در طرف مقابل، سه اتاق و یک مستراح ساخته شده بود. اتاق سوم، متعلق به فراش مدرسه بود که صندوقخانه هم داشت. حوض آبی با دو باغچه متوسط در وسط این حیاط بود.»

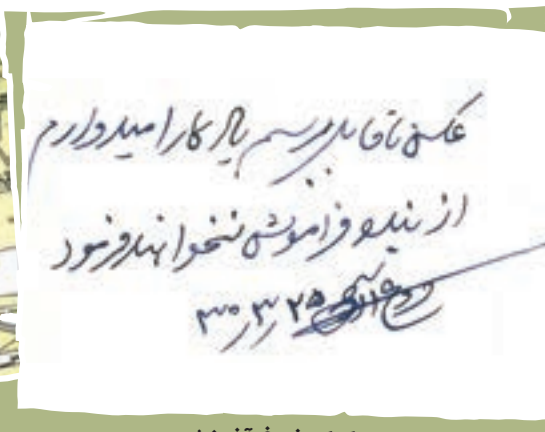
منبع: پژوهش غلامرضا آذری خاکستر

شعری از دکتر قاسم رسا در مدح بانو فروغ آذرخشی

زهی خاک پاک چنین میهنی
که پرورده چون آذرخشی زنی
فروغی که از فر روشن‌دلی
بود روشنی‌بخش هر محفلی
نخستین زن است این زن نیکنام
که در راه فرهنگ بگذاشت گام
از این دامن پاک و آراسته
زنانی هنرمند برخاسته
کمال زنان خراسان از اوست
نخستین بنای دبستان از اوست



تصویری از تدریس خصوصی دانش‌آموزی در مشهد در اواخر قاجار



دستخط بانو فروغ آذرخشی



موقعیت دبیرستان فروغ در کوچه پشت گنبد سبز در نقشه ۱۳۳۳ خورشیدی مشهد

حال و هوای زندگی در یک مجتمع مسکونی قدیمی

همین که بگویم «ششصددستگاه»، انگار گفته‌ام خانه



رویا یداللهی*

نشسته‌ام پای تبلتم و دارم روی قصه‌ی جدیدم کار می کنم. قصه تمام می‌شود. کمی استراحت می کنم تا کار بعدی را شروع کنم. در این فاصله، وقتی نرم‌افزارها را بسته‌ام و پس‌زمینه‌ی تبلت روبه‌رویم است، احساس می کنم وقتش است تصویر جدیدی برای پس‌زمینه بگذارم. توی پوشه‌ی تصویرهایم دنبال عکسی می گردم. ناگهان روی عکسی متوقف می‌شوم. یک عکس بی‌اندازه آشنا! آشنای سال‌های طولانی، از نوجوانی تا امروز: عکس میدانچه کوچک ششصددستگاه، خانه من. همین که بگویم ششصددستگاه، انگار گفته‌ام خانه.

جایی مثل خانه عزیز



عکس خودم نه، عکس مناظر رویایی نه، عکس آدم‌های مورد علاقه‌ام نه... عکس خانه‌ام را می گذارم پس‌زمینه تبلتم، محله‌ای که در تمامیتش، برای من مفهوم «خانه» را تجسم می‌بخشد. در تصویری که انتخاب کرده‌ام، هوا روشن است، فواره‌های استخرِ دایره‌شکلِ وسطِ میدان باز است و درخت‌ها پربرگ‌اند.

ششصددستگاه همیشه در این هیئت نیست. درختان این خانه زیبا گاهی بی‌برگ‌اند و فواره‌هایش گاهی بسته. گاهی استخر بی‌آب است و شب هست و تغییر و چرخش و گردش روزگار... اما در این خانه، در محله من، زیبایی را راحت پیدا می کنی. در هر فصل و در هر ساعتی از شبانه‌روز.

سنجاق ماه در گیسوی درختان

ایوان خانه برای من منظری است که از آن، گردش ماه را رصد می کنم. بعضی شب‌ها ماه پشت درخت‌های سمت چپ است. از آن‌جا حرکت می کند. هرشب، کمی به مرکز منظره من نزدیک‌تر می‌شود و بعد، به سمت راست می‌رود و شب‌هایی هست که ناپدید می‌شود. در تمام این شب‌ها، لاله‌عباسی‌ها در ایوان رشد می کنند و همسایه‌ها و مهمان‌های محله بارها و بارها از زیر این ماه نقره‌ای گذر کرده‌اند. در تمام این شب‌ها من منتظر ماه می‌مانم و هربار دیدنش، لب‌خند به لبم می‌آورد. چه چیزی شگفت‌انگیزتر از این گردشِ تکرارشونده است؟ در ششصددستگاه، ایوان خانه‌ها برای اندیشیدن، برای پی گرفتنِ مسیرِ حرکتِ موجودات، برای تماشای چرخه زندگی طراحی شده‌اند. بعضی‌ها که خانه‌ها برایشان تنگ بوده (خانه‌های ششصددستگاه فقط برای دو یا سه نفر مناسب است)، ایوان را خراب کرده‌اند و فضای آن را به داخل خانه افزوده‌اند، اما خوش به حال آن‌ها که منظره دارند!

ایوان خانه‌ها در ششصد دستگاه



در ششصددستگاه، ایوان خانه‌ها برای آوردن گیاه و پرنده به زندگی آدمی‌زادیِ روزمره طراحی شده. موسی کوتقی و کبوتر به ایوان می‌آیند و خرده‌نان‌ها را می‌برند یا گوشه‌ای را برای لانه‌ساختن انتخاب می کنند. اگر خوش‌بخت باشی، می‌توانی تماشایشان کنی و اعتماد گران‌بهای آن‌ها به خانه تو، قلبت را زنده خواهد کرد. در ششصددستگاه، ایوان خانه‌ها برای «فرار از فشار سقف» طراحی شده، برای آن که ذهنت را از مکعب‌های محدودیت و تنگنا به گستره گنبدی‌شکل آسمان، با حاشیه خوش‌رنگ شاخه‌های درختان بفرستی و جهانت بزرگ‌تر شود. در ایوان که بنشینی، پرنده‌های توی آسمان به تو می گویند که چه‌طور فکر کنی و چه‌طور ببخشی و رها کنی و چه‌طور کشف کنی و دور شوی و باز برگردی. می‌روم توی ایوان. گربه خاکستری با طرح‌های شگفت‌انگیز روی بدنش، آرام، گوشه‌ی ایوان دراز کشیده. مرا می‌بیند. میوی آرامی می کند. لبخند می‌زنم. لیوان چای را به لب می‌برم و باغچه کوچکم را می‌بینم. ایوان کوچک من باغچه‌ای دارد که در آن، کاشتن و انتظار را تجربه می کنم. ریحان‌هایم درآمده‌اند. تربچه‌ها خراب شده‌اند (زیادی نور خورده‌اند) و لاله‌عباسی‌های سرخابی رو به ماه می‌خندند. ایوان‌های ششصددستگاه را برای خنده گل‌ها ساخته‌اند.

*شاعر و نویسنده

